

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در این کتاب قدس سره کتاب قدس سره فی الفقه و اصول و کلام و فرائض و حقوق و معاشیه و غیره و این کتاب در حدیث و تفسیر و عقاید و فروع و این کتاب در حدیث و تفسیر و عقاید و فروع و این کتاب در حدیث و تفسیر و عقاید و فروع



مستحق

شعری سحر طالع و در الاسرار

جلد ۱۱

تصنیف علامه در حدیث و اصول و کلام و فرائض و حقوق و معاشیه و غیره و این کتاب در حدیث و تفسیر و عقاید و فروع و این کتاب در حدیث و تفسیر و عقاید و فروع

در حدیث و تفسیر و عقاید و فروع

بাহتم اضعف العباد سید عالم علی شریع



در حمد کردگار که ملک او سرمد و دودام و حکیم او نمک و مدام آمده
 همیشه همیشه

که بد راج و روح آدم را
 واحد و واسع و مؤدود واحد
 لعل در کوه و در دریاها
 مدح او کار ماه و کار سنگ
 راج او روح را تصور کرد
 مهر او موی صیل مرام همه
 راج او کاس را معطر کرد
 راج او مهر همه صد و را
 او دید ملک و مال و کوس و علم
 او دید محو و سیر و صبح و سماع

حمد مر که گار عالم را
 حاکم و عادل و سلام و حمد
 و بودا رو محاسبه او را
 حمد او در رفیع و در نیک
 عطر او دهر را معطر کرد
 سمع او سانج کلام همه
 کاین او راج را معطر کرد
 رطل او مصدیر شد و آمد
 او دید علم و حکم و رحم و کرم
 او دید عمر و مرگ و وصل و وداع

اودیدل و روح و علم و دین	اودیدل و لیل و حرمین طبع
اقرار که داد کوشش و علم	ضلحا را که داد حرم و کرم
کرم عام او حصار هم	مالک ملک و کردگار هم
حکم او محکم و بدام آمد	ملک او سیر مد و وام آمد

ورود و لا محذور و سلام
سلام آل آدم را احمد محمود و محمد مودود

سرور دهر احمد و نسل	اهل دل را داد او در دل
محرم سیر کردگار آمد	حلم او دهر را احصار آمد
هم امام صوامع ضلحا	هم مدار مدارس علما
علم او مایه محکم	هر او حارس اساس کرم
عصر او آمد اسب احصار	دور او آمد اکرم ادوا
حاکم و عادل و امام آمد	عالم و عامل و هم نام آمد
کامل عصر و حاصل اسرار	آمر دهر و ماهر اطلار
راه و رسم و عطا کرده	ورود معلول را دوا کرده
اوصلا داده اهل عالم را	اود و داده و رو آدم را

در رخ زاماد رسول صلیم
استاد سرور عالم
استاد داد و عالم

در دعا و تسبیح و اذکار و نماز و اقامه نماز و...

اسم کامل و اگر تمایل حاصل شود و دو کلمه آمده

و اذکار و نماز و اذکار و نماز و اذکار و نماز و...

و اذکار و نماز و اذکار و نماز و اذکار و نماز و...

و اذکار و نماز و اذکار و نماز و اذکار و نماز و...

و اذکار و نماز و اذکار و نماز و اذکار و نماز و...

و اذکار و نماز و اذکار و نماز و اذکار و نماز و...

و اذکار و نماز و اذکار و نماز و اذکار و نماز و...

و اذکار و نماز و اذکار و نماز و اذکار و نماز و...

در تسبیح و اذکار و نماز و...

و اذکار و نماز و اذکار و نماز و اذکار و نماز و...

و اذکار و نماز و اذکار و نماز و اذکار و نماز و...

و اذکار و نماز و اذکار و نماز و اذکار و نماز و...

و اذکار و نماز و اذکار و نماز و اذکار و نماز و...

و اذکار و نماز و اذکار و نماز و اذکار و نماز و...

و اذکار و نماز و اذکار و نماز و اذکار و نماز و...

و اذکار و نماز و اذکار و نماز و اذکار و نماز و...

در تسبیح و اذکار و نماز و اذکار و نماز و اذکار و نماز و...

در شرح حاکم کا مکار

داور کام ده د مالک ملک	حاکم عادل دار اسلام
کام مردم کرم او همه دم	کرم او همه را کام تمام
کام در کار دل ابل کرم	همه در کام دل ابل کلام
کار او در همه حال آمده همه	همه او در همه دلس مادم
او او را کرم عام و مرا	آمده در کرم او همه کام
طبع ابل و پرخ کرد حلال	هوس ابل هوا کرد حرام
دور ملک و ملک او را همه	سال و ماه و همه سال آمده تمام
همه دعا ها که در سر کردم	همه که کار گر آمد
صدور عدل و داد و رحم و کرم	مالک ملک و مال و کرم و علم
صلح را داد او داد و در دل	عدل را داد او دل حاصل
مردم و همه و مکارم صلحا	مردم علم و همه علمتا
سر او محو و همه کرم	در او مورد در و در و در
داد او کرد و در هر را	عدل او کرد ملک را
کوس او ز عدل را بر این مد	داد او عدل را بر این
عدل او دارس حصار طلاح	حکم او حارس اساس صلاح
رج او محو و همه	همه او مالک و مال و همه

عبد او آمد مسافر و حاکم
عبد او آمد مسافر و حاکم

عبد او آمد مسافر و حاکم
عبد او آمد مسافر و حاکم

در درج حاکم عصر

حاکم کل

حاکم کل بود و حاکم و کرام

مریم در دل اهل کمال

سرور دور آمد و سالار هم

دو عدل آمد و دارا و داد

در گه او آمده در الحاکم

مورج او آمده در الحاکم

آمده او مطلع حال آرم

آمده او چارس راه ساوک

آمده او در همه عالم علم

همه او آمده علم و کمال

در رو او آمده آینه اعظم

در گه او مطلع داد و داد

آمده او مالک ملک هم

آمده او سالک راه و رسوم

در درج حاکم عصر

سالک راه علم و کرم

مالک کرم سرور و هم

وار و نور و والا و هم

مالک هم و متعه دایر اسلام

چارش در گه او علم و حکم

مطلع طالع او هم عطا

هم و عا و دل او در کرم

هم و عا و دل او در کرم

هم و عا و دل او در کرم

هم و عا و دل او در کرم

هم و عا و دل او در کرم

هم و عا و دل او در کرم

هم و عا و دل او در کرم

هم و عا و دل او در کرم

الحامد بجزای دجل افکندن بر او انقطاع با هوای حق فی القلوب علی سبیل الخیر الا شرف من الحق سبحانه وتعالى ملا و اسبیطه ۱۲ عالمگیری

در درج حاکم منسج

حاصل کارگاه علم کرم
کامل اهل کرم صدر آرم
در همه ملک و ملک کرم
رسم عدل همه او دارند
کام علم و کرم و کرم و کرم

دور عالم و علامه عصر
حاکم و عالم و معصوم و دهر
ملک و ملک و دو عالم او را
دارد او سکه عدل همه ملک
هم کرم دارد و هم کرده روا

در درج حاکم عصر معدج

کار کرم او مدد اهل کمال
داده کرم او بوس اهل سوال

کام دل او کار کرم در حال
او کرم عام و طبع کار همه

در درج حاکم و مالک و دهر

صلاح ملک ملک ملک ملک کرم
ملک علو و ملک عظام و ملک السلام
دل مطهر او گوشت کرم آرم
پهلو او در گه او مورد حصول کرم
دعا و سالک او و سالک اسلام
مقام او همه مایل علم اگر کرم
معلم علم او را اصول علم کلام

امام و سر و صدر الممالک اسلام
ملک محل ملک مطح و ملک ادراک
هم معطر او در ملک اهرم
عطاء کامل او مصدر علو و هم
رستم کامل او در صالح اعمال
هم او و دهر همه کار ملک اصلاح
مدت حکم او در حصول درس حکم

دل مطهر او در کمال علم ^{۱۲}
 جسد او را با واجهه ^{۱۳}
 دمع حاسد او او را دماغ ^{۱۴}
 لوار طالع او طالع طالع ^{۱۵}
 عطار کامل او در سواد علم ^{۱۶}
 وود او را آرمگاه ^{۱۷}
 سواد قائل در گاه ^{۱۸}
 کلام طاهر او مالک ملک ^{۱۹}
 سر در درج حاکم ^{۲۰}

در عرصه شهر آمد و دلاور
در عرصه شهر و کار و دلاور
هم علم و عمل در و مویک
هم علم و عمل در و مویک
ملا و مویک و مویک
ملا و مویک و مویک

مدح رساله و حال محراب ضامن امد حال که عدد اسم او دو صد و سی و نه آمد
 رساله مملوک به او داد که بداد و تمام اهل حال او آمده و سطر او
 تمام صعد و اهل کمال حاصل سطور متعدد بوده مسطور کرده در درگاه
 سالار کامگار او ام امد تنگ آورده و تکلیک گوهر سبک او رساله ای
 در آموخته و صد گوهر در سبک سطر در آورده و در هر کلام و اید
 او و نامول و مستعمل که در حال سعد و طالع مستعد و در مطالعه و الادب
 آمده معلوم شد که اگر مرد در او را بهر که در هر بنوس و هر که او کو
 لا ادا در و در دانا در آورده داد که در و در هر اهنوس
 مهر و لولو لا او آمده و در دانا در آورده داد که در دانه ام

لعل اینست اشک چشم و غمگینان آرزو مصرع و واقع شد یعنی از برای اشک ها سدا و خوسته آمد و در میرده ۱۲
 حلال یعنی عورتی ندهد و در اینجا سراسر را در کرد از آنکه ۱۳

محمد ودر ساله و الا علی آمد آموذ و نو و اما

سید محمد علی صاحبزادہ

سازگار و مستطاب و مود و کمال کرده اسیم رساله سحر حلال

۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲
 سرکار دارم و در کمال محبت و احترام و امان و صلح و محبت و اطمینان و سرگود

مصلحان و اصلاحیہ
و مصلحان

محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

[illegible][illegible]

و اهرود دور را او دارد محل

مهری اند سالیان کوی این
مهری اند سالیان کوی این

سید الشهداء سالک حاضری جامع لکھنؤ

در شهر دهم اجم در و بهر همه ملای در و اورد از این شهر که در و

ہرگز اور اچر حرم دارد

آمده هر ملک و مال حرام

در سیر راه دام و دودارم دام و دودارم

وام و دود و در هم فخل دارد
در هم دود و دود فخل دارد

مرگ معلوم نمیشود یا نه

ہرک او مال درگیرہ دایرہ

توبان کریمہ

[illegible]

هر که در دهر مالدار آمد	احمل کابیس ^{تجرب} سنج مار آمد
هرگاه در دل سالک و داد ملک ^{نماند} و مال ^{مختومه} رود بدلا محاله ^{مورد} در حصول علم	و عمل سلوک کابل گردد و مرام ^{مقتصد} لا طائل و حصه ^{مختومه} و لعل و گوهر گردد
کوس و علم هر دو دهد و بر سر	دام و دو آمد و در و لعل و گهر
دژ و گهر در و دلم آورد	دژ و دوا لعل کوس و علم آورد
هر که کسل دارد او را حصول کام	و وصول مرام محال آمده
کسل را رده مدته در دل که کابل	محال آمد که گردد مرده و اصل
محال آمد وصال اهل کسل یا	کسل سینه آید بهر عمل را
اهل هوا و بوسه ادر کسل آمد	و کابلی مرام سالک ^{راه راست} و اهل بهر مرام
اهل هوا را غسل آید کسل	اهل بهوسه را کسل آید غسل
اهل کسل را عمل آید محال	اهل عمل را کسل آید محال
هر که کرد کام او حاصل و مرام و اصل	
آنا او و اصل درگاه گردد	که او ر کند امام ^{بشیر} راه گردد
اند اخلاص علوم ما و اعمال ما و حال ما و مال ما	
علم او کرد احاطه مرکل را	لایه و سیر و را گل و گل را
کرده وصل و دواع ما معلوم	کرده سمع و سماع ما معلوم
کرده معلوم حال اهل دعا	کرده معلوم در و اهل و لا

عالم در دهر که دارد و در دهر که دارد و در دهر که دارد
 عالم در دهر که دارد و در دهر که دارد و در دهر که دارد
 اصل و اساس اسلام عمل آمد و اصل عمل هر که در دنیا
 و مصدر عمل او گردد که علم دارد و علم کرده و مصدر حاصل
 علم آمد اساس اصل عمل علم کرده و مصدر حاصل علم
 انما هم علوم و در دهر که دارد و در دهر که دارد و در دهر که دارد
 در دهر که دارد و در دهر که دارد و در دهر که دارد
 هر که در دهر که دارد و در دهر که دارد و در دهر که دارد
 و در دهر که دارد و در دهر که دارد و در دهر که دارد
 سلام گردد و کلام الله و کلام رسول گردد و کلام رسول
 عالم علم کلام الله و کلام رسول گردد و کلام رسول
 اما در گروه علمای هر که را و او اموال و حرص در ایم و در دل او خلوص
 کرده او عتد و ملک عتد آمد و مهالکت اهل اسلام
 هر که دارد در راه اهل عالم و هر که آمد کار او و سور عمل
 هر که آمد در دل او حرص مال و در دهر که دارد و در دهر که دارد
 هر که در مال و در دهر که دارد و در دهر که دارد و در دهر که دارد
 سور و الهام و محمل علم دل آمد و به طور علم در روح دل کردگار مستطوره

این کتاب از کتابهای قدسی است که در دهر که دارد و در دهر که دارد و در دهر که دارد
 این کتاب از کتابهای قدسی است که در دهر که دارد و در دهر که دارد و در دهر که دارد
 این کتاب از کتابهای قدسی است که در دهر که دارد و در دهر که دارد و در دهر که دارد

مهم هر دو عالم آمد دل حاصل عمر آدم آمد دل
 دل ما کاشته بدام و داد کاش دل را مل و داد او داد
 دل و ال مهموم و سالک مهموم را در محل واحد آرام محال آمد
 گاه در کوه و در صحرا گاه در زود و گاه در دانا
 الیم دلدار دل سالک مهموم را سرور آر د
 و در دل آرام و ال مهموم را داد د

دل و لوله و داد دارد دل در دو الیم مراد دارد
 آسوده شوق او دل ما آسوده و در او کل
 دلدار ماه رود و کاکل مسلسل مو دارد هر که رود در راه و لای
 و داد او آورد دل او در کاکل دلدار مسلسل مو گرم کرد
 ساده ماهر و مسلسل سو دل عالم هلاک کاکل او
 طره دلدار ماهر و کاکل و آرام
 مسلسل موهنگره دارد و در هر گره صد دل سرور
 طره او کام دل اهل دل کاکل او دایم دل اهل دل
 وله در احوال در و دل دار

کلام لعل موهوم دل آرام دلهم را داد و در هر دم صد آرام
 سواد و غصه دل کرده ام صند ز سواد گرم رود دارد و در و کام
 میدان جای کشاده که در آن اوخت و گیاه



ولا یردیم مرو در طرّه او
 دل سالک که دارد سیر الله
 مد او که رسد در دلم را
 دلاگر مالک ملک ملولیم
 که دارد در سیر هر بود و صد دام
 رسد در سمع او همواره انعام
 که مهر او دهد اعلام آلام
 مراد مهر او کرده الم رام
 و که در حید در گاه کردگار

ویر او مورد و معاد همه
 دیر او جانل صواعق ما
 مهر او در دلم محصل دارد
 در او متصل مراد همه
 گری او سینه مدافع ما
 در دلم مهر او محصل دارد

هر که رود در عالم و لا ووداد آورد
 آموده سودا دل او آلوده درد گردد
 سرم را مهر او آموده آورد
 سواد که در سر محل کرده شکر بدم آورد
 که در دل رو آورده دموع دوام دهد
 در دل او درود دموع دوام

کرد در سر قتلول شکر بدم
 ماه ما کام در دهن ما را
 مسخه او مرا معاد آمد
 گرم غم او مراد همه
 کاسه وصل گردد نار
 وصل او اصل مهر مراد آمد
 حرم وصل او معاد همه

امام ضو معه در سر بیوس جور و در ول طمع دار السلام دارد
 ایشان امام مسجد را بیک خیال در انجام دادند و
 و مسجد را در و صل دادند و در و هوس وصال کردند

وہیں ولد از مراد دل با گزہ طسره معاود دل ما

سالك است غرض من و و از مسموم در هر محال كه زوآرد و در هر مسلك
 شيعه و عاشق ۱۱ است كه بگويد زير در انجام او از زنجير ۱۲ و ط ۱۳
 راه دارد مراد او واصل دلدار اند و مراد او وصال دلدار

و گرد در رود کامل گاه و آید
در ماه ۱۲

میراد او وصول کو ہر آمد

و اگر دارم محل در رود و اما

مقام اور دروہ و در سحر اہرام
مقام اور دروہ و در اناستاد

وہم در مسکات و اسماک الہیہ
۱۳۵۱
۱۳۵۱

مجلس ۱۳
مجلس ۱۲
مجلس ۱۱
مجلس ۱۰
مجلس ۹
مجلس ۸
مجلس ۷
مجلس ۶
مجلس ۵
مجلس ۴
مجلس ۳
مجلس ۲
مجلس ۱

کہ رو آورد و در راه صمد روح او را در سدم و همد

کر که دارد و فصل او دارد و مقام ملک و مال سرمد و عمر و دوا

مل اور دل مارا دوا

سَلِّ وَادَّارْ آمِدِه مَاتَمُولِ مَا
لَعْلِ اَوْ كَامِ دِلِ مَحُولِ مَا

الک را اگر در کار گره رود بدلی مسدود دارد که

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين
والمؤمنين الذين آمنوا بالله ورسوله
والذين هم على صراط مستقيم

1103

که سناک گوهر حال و غلو محال و صد گره در کار او در آمده
 هر دم مراد آورده در کار صد گره در کار او و طره دلدار صد گره
 ماسول که گره و اگر دو و ملال شود در عدم آرد و بیشتر و رور و دهد
 گر مراد مسال بود داده ملال صد سرور آمد مراغب وصال
 در مرور آمد اگر عهد سرور محمد بشد هم الم دارد مشهور
 گر سرورم را دوام آمد محال هم محال آمد دوام هر ملال
 گر الم دارم و گرد آرم مشهور هم سرور و هم الم و اگر در
 سالک اراده وصل دلدار و هوس وصال
 دل آرام دارد هرگاه و اصل گردد مراد و اصل گردد

کرد مسعود وصل او کارم همه دارم که وصل او دارم
 در محال شنو آمده ام در کمال غلو آورده ام
 محمد بشد که آه دل را کوه زان لدا را بهر و دل آرام مستلزل می کار کرد
 هر دعار که در سجده کردم حسد نشد که کار اگر آورده
 اسحاق صل بشکر وصل در کارم آمد و طاوس وصال در دام
 دل آرام آمد و دل را دو ادا مراد و دل آه را داده
 سرور و دل دهد وصل دل آرام دل هم را العقل او بهر دم دهد کام
 وصال او دل هم را کرد مشهور سواد ملک دل را کرد محمود

صد عمر سلوک کردم که دولجه وصال رو خدا محمود و مسعود
 حال او که ندانم ناوار در مصیبت وصل دارد و بهر کار دولجه
 وصال دلدار رو بد حاصل صد عمر ^{شماره ۱۱} محصول او گردد
 دولجه گر وصال او دهد رو ^{شماره ۱۲} سرورم رو دهد در بهر سرور
 دوام وصل را در دل بده راه ^{شماره ۱۳} که طامع آمده مخموم در گاه
 بده حرص و بهوار راه در دل ^{شماره ۱۴} طمع شده آمده در راه ران
 هر او را رو دید وصل و آرام ^{شماره ۱۵} که حرص او کم آمد در به کام
 اگر دور دور با گرد و لید ابر ما هر رو و آرام مسلسل موار در دل
 رو که کای هر صفت مالال ^{شماره ۱۶} وصال ما را عطا کرده دل و آلوده باران
 کاش گل در دم طلوع ^{شماره ۱۷} صد سرور آورد در هر ادب
 ده مرا کاش رخ موسم گل ^{شماره ۱۸} موسم گل حلال گرد و نل
 و آفر آید نل نگر و مدام ^{شماره ۱۹} روح بکشد ندانم کرد حرام
 غمزد گل موسم وصال آمد ^{شماره ۲۰} کاش نل عهد گل حلال آمد
 و لیم را در صومعه طلال رو داد ابل صومعه را و اداع کردم وصال
 را در گرد نل کرده و غمزه کاسه ^{شماره ۲۱} مالا مال در کام دل در آوردم
 در حال دل را سرور رو داد و طلال مسطور رو در غم آورد
 دار و دل ما سر گل و نل ^{شماره ۲۲} در صومعه صد طلال دارد

سرود و روزه سبب انس با خداوند و آید و واد و محک سلسله سرود و روزه گوید
 در قنایهای هزار ۱۲ برادر از نو بنیاد به محبت و دوستی ۱۲
 آورده کام دل شمع سرود و بد آرا هم دل شمع و سرود
 نغمه سرود دل سرود آمد نغمه سرود دل سرود و روزه آمد

وله

سرود و روزه دل احرم آمد سرود و روزه دل احرم آمد
 سرود و روزه دل اگر سرور سرود و روزه دل اگر سرور
 سرود و روزه کام اهل عالم سرود و روزه کام اهل عالم
 سرود و روزه کام را و اگر سرود و روزه کام را و اگر
 سرود و روزه کام کرد مسعود سرود و روزه کام کرد مسعود
 سرود و روزه سالک اهد کام سرود و روزه سالک اهد کام
 سرود و روزه آرام دل ما سرود و روزه آرام دل ما
 سرود و روزه و دود و دل آمد سرود و روزه و دود و دل آمد

وله

سلام ما رسد دل ای ما سلام ما رسد دل ای ما
 همه محکوم حکم حاکم ما همه محکوم حکم حاکم ما
 که او اصلاح داد و کار ما که او اصلاح داد و کار ما
 همه با سر و سر سلا و ما همه با سر و سر سلا و ما

وله

سرود و روزه دل را سرود و روزه دل را
 سرود و روزه دل را سرود و روزه دل را

۲۰

صد در حلقه دور دارد دل را
در مسلک ^{مستزل} طور دارد دل را
^{طریق}

گر و سوسه راه در دل آرد
گر و سوسه کوه طور کردم
^{در حلقه دور دارد}

وله

و انشد بنویس محال دارد
در صومعه صد ملال دارد

سالک که خسر وصال آرد
دارد دل با سرگل و ملال

وله

در دل را دو محال آمد
سالک مسلک کمال آمد
^{رونده} ^{را}
صومعه ام مورد ملال آمد
مالک ملک عالم و حال آمد
در بد از تن بدام لال آمد

هر دم در دل وصال آمد
را حل هر حل و لا و و د لاد
^{رونده} ^{را} ^{صفت} ^{را}
کاشه مل و بد سرور دم
هر که ستر و د او حل کرده
هر که معلوم کرد و سر صمد

وله

صدر او صد راضد و اهل دل
امر آمد در امور اهل دل
^{حکم کننده}
مورد و صدمه طور اهل دل
^{نور و روشنی بندی چکدا}

سرور عالم سرور اهل دل
هر که را د او دار علم و حال داد
^{حق تعالی}
داد او در در و دل مستور کرد

وله

وصل او در السلام اهل دل

فصل مهر و داد کام اهل دل

لعل مهر و ابل دل را داده کام
 طرقة دلدار دایم ابل دل
 لا محنت^{معتشوق} کرد کار مهر او
 مهر و مه را اگر غم نام ابل دل
 در دو او آمد مراد ابل حال
 وصل او آمد مراد ابل دل

وله

آمر ای مالک ملک حکم
 سالک ملک و لا نایب مبدایم
 محرم ستر احد حاجت^{حکمت} صمد
 کاسه کاش^{شکفته} حسد سحر در ابل حرم
 مالک ملک و رنج باد هم صرح طبع
 واسطه ملک رسل عایشه صبر کرم
 حاکم ملک و نیک^{تقی} نمود علم و عمل
 بادم حرم و ابل مرجم درد و الم

وله

دلهم در طرقة او دار و آرام
 دلهم در طرقة او دار و آرام
 دلهم را کاش^{میشد} وصل او دهد کام
 دلهم را داد در بهر دم صد آرام

کلام لعل

مرا روداد الم مشهور کردم
 بوم^{بوم} اول مسموم را مسموم کردم
 طلال و در دل را دور کردم
 سوا و ملک و ل^{مسموم} مسموم کردم
 سوار گرفتم زود دارد در و کام

مسترد دل نه رودلدار مالک
 دلهم را در او هر لحظه مالک
 دلهم رو کرده در راه صبا مالک
 ولاد^{چشمه} در مسلک او کرد و سالک

در و گهر در دل داما که داد	اهل و لار است و سودا که داد
صالح و طالح همه معلوم او	عالم و آدم همه چگونم او
و شوشه آژوم و حوا که کرد	در و گهر در دل داما که کرد
د او ر داد از سلامت و صد	سرو و سالار و داد اهد
همدم و محرم همه را در داد	کحل دو مرد و گم ناگرد او
کاسه دل را درم آموذ کرد	آه سحر را الم آلود کرد
داده او بهم الم و بهم سرور	کرده او دارد و مدار امور
دار و مدار همه معلوم او	اصل و اساس همه ششوم او
کرده او کوه که و مهر و ماه	داده او بهم کمر و بهم کلاه
طاس مه و مهر مدور که کرد	کاس گل و لاله معطر که کرد
کامل و اصل کرم عام او	سایط و لامع مه اسلام او
حکما را ادراک اسرار علوم او	مجال و علما را سلوک اول و ششاک کمال
او را ک و هواس و بهم مردم	در درک کمال مدح او گم
هم خور و ملک در امر دارد	بهم ماه و سبک در امر دارد
سرد و گل و لاله حاسد او	مهر و مه و باله حاسد او
آغاه العلماء و آنکم حکما کرد	کار آمد که حرم کرم او صد درو آرد
هر کس که در مهر و ر و آرد کام	حاصل گردد و مرام او و اصل

نام این سبب که در این کتاب از اصول علم است

در دو عالم سجده کرد و حال او
 حال او محمود و مسعود آمده
 در رسد صدق و اورا صد در
 او بد اهل دوش را ملک مال
 هم سما و هم زمک محکوم او
 صلوات اهل سما و هوا و د و ا ماه
 لا اله الا الله
 در هوا لا اله الا الله
 علی لا اله الا الله
 صلوات لا اله الا الله

هر که در درگاه او آورده و
 هر که در درگاه او سود و آمده
 هر که سر در شده درگاه سود
 او در هر اهل دل را عالم حال
 آمد اسرار همه معلوم او
 اسم اکرم و کلمه مکرم او و نور و علم او
 هر و مه نور و مائر که می را
 در سما لا اله الا الله
 کرده معلوم در مدارس علم
 کرده هر تنوم در صوامع دل

وله

صد لا اله الا الله
 صد لا اله الا الله

احمد لا اله الا الله
 در دم مرگ روح را ماقول

وله

ملک ما لا اله الا الله
 ملک ما لا اله الا الله
 قلیم

سک ما لا اله الا الله
 کرده در لوح اهل دل سطوح

هم ورا عدل و کوس و لوا ^{نقاره و علم}
 در معارک ستموم ^{جمع معرکه} حمله او
 ال او عالم و عظیم آمد ^{جمع هم ایضا}
 روح اولاد و وزیر او را روح ^{الایه}

در دما و در آدم را او داده و کام اهل عالم را او کرده
 در دما را دو رسول الله کرده کام را رسول الله
 در دما را رسول داده و کام ما را رسول کرده و ما
 او عالم را در اسلام آورده و مردم را اصلاح حال نال معلوم کرده
 سرور کل رسل احمد مرسل آمد

ملوک اصداد حکم او در آمده و ستم سلول او اعدای اسلام را بپاک کرده
 داوید ماحمد مرسل سرور ماحمد مرسل
 پیکر دسرور کلاه دسرما سرما کرده را و سرور ما

وله

سرور کل حاکم ملک ملل ^{سرور}
 عالم معصومه مهر و گرم ^{چرخ کرده}
 اگر کم و آرزو ^{آبادانی} سرور دارا
 مسال و مال همه معلوم او ^{پسندیدم گفتند}

محرم سرور و علم علی
 ناصر معصومه علم و حکم ^{اندر صبر می کردند}
 عالم و عامل دین و دلدار ما
 ملک و ملک آمده محکوم او ^{از اصداد اهل کفر}

اعمال او محمود و احوال او مسعود کاسه راح او ببطور راح کاس و بطور
 طلوع لواء مع در اطلوار او ^{نوع طوائع در استعاره او}
 حدود بد آرا موکه که کرد ^{ریشهای} اساس حکم را تمهید کرد

داده در دم بار رسول الله و کرد کا هم رار رسول الله و
ثمت تمام شد

الحمد که رسالت ورد الاسما که هم اسم سحر صلال دارد در دهم
 ماه حال رو در کمال آورده عدد دو و دو صد و واحد

الحمد	ده و صد و واحد آمده	علی
احسانه	اسم محرر رساله	و نصلی
علی محمد	دو صد و	صلی الله علیه
و آله و سلم	سه ده	که رساله عجیب
و نسخه غریب تصنیف	آمده	عالم محقق و ضری الموفق
مولوی قبول محمد		موجود مغفود و صنف کتاب
هفت قلزم در شهر لکنو به محله فراش خانه وزیر گنج در سطح		
منظر العجائب باهتمام خیف و حقیر سیعابده علی بحیر طبع رسید		

१११५ ५११५

		17	5
--	--	----	---

ق ۱۲ م ۸۹۱۵۱۳۵
۶۱۴۱

ق ۱۲ م ۸۹۱۵۱۳۵
۶۱۴۱

شوی کمال و در دالاسمارد غیر منقوط

		No	